



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله سیزده از مسایل هفده گانه ای که مرحوم محقق در احکام مهر ذکر فرمودند این است: «الثالثة عشرة الصداق يملك بالعقد على أشهر الروايتين و لها التصرف فيه قبل القبض على الأثبه فإذا طلق الزوج عاد إليه النصف و بقي للمرأة النصف فلو عفت عن مالها كان الجميع للزوج و كذا لو عفا الذي بيده عقدة النكاح»؛<sup>۱</sup> مسئله سیزدهم این است گرچه مهر نه جزء عقد نکاح است و نه شرط عقد نکاح لذا عقد نکاح بدون مهر صحیح است و اگر آمیزش شد «مهر المثل» مطرح است و مانند آن؛ اما اگر ذکر کردند حکم آن این است که مهر ملک طلق زوجه می شود «بمجرد العقد». برخی بر آن هستند که مهر نیمی از آن با عقد ملک زوجه می شود و نیمی دیگر با مساس حاصل می شود؛ ولی أشهر «بل المشهور بل نفى الخلاف عنه بل ادعى الاجماع عليه» این است که تمام مهر به مجرد عقد ملک طلق زوجه می شود.

پرسش: از یک طرف می گوئیم اگر شرط کنیم مهر نباشد اشکال ندارد اما از طرف دیگر می گوئیم اگر آمیزش صورت گرفت مهر المثل لازم است!

پاسخ: هیچ منافاتی ندارد؛ اما اینکه «مهر المثل» است چون مشروط به مساس است، این منافات ندارد که خود عقد «بما أنه عقد» نیازی به مهر نداشته باشد. اگر مساس حاصل نشد چه اینکه در آیه هست در روایت است ﴿وَ

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۴.

إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ .... فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ<sup>۱</sup> معلوم می‌شود که «آیه و روایه» این معنون است که گاهی طلاق قبل از مساس است اگر طلاق قبل از مساس بود و «مهر المسمی» بود ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾، مهری در کار نبود ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾<sup>۲</sup> و مانند آن و اگر «مهر المسمی» نبود با «مهر المثل» خواستند مهریه او را بپردازند که حکم آن روشن است و اگر مساسی حاصل نشد و «مهر المسمی» ای در کار نبود متبوع است، همه اینها مثل دو تا چهار تا روشن شد چون خود این ائمه (علیهم السلام) «بالصراحه» بیان کردند که نیازی عقد به مهر ندارد ولی اگر خواستی مهر تعیین کنید «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ»<sup>۳</sup>.

«فهاهنا أمران»: آن روایت‌ها که می‌گوید «الْمَهْرُ مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ» در مقام ثانی یعنی مقام ثانی‌اند! مقام اول این است که آیا مهر لازم است یا نه؟ نه؛ مقام ثانی: اگر مهر خواستند بدهند چقدر بدهند؟ «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ»، این برای «کان»ی ناقصه است که برای مقام ثانی است آن وقت مثل دو تا چهار تا حکم روشن است جا برای ابهام نیست. در مقام اول «هل يعتبر المهر في العقد أم لا؟ لا»؛ در مقام ثانی اگر خواستند مهری تهیه کنند قدر معینی است یا نه؟ نه، «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ».

«علی ای حال» مسئله سیزدهم این است که اگر مهر تعیین نکردند که نکردند اگر مهر تعیین کردند چون در متن عقد می‌آید که «أنکحت کذا بکذا» این مهر صبغه معاوضه پیدا می‌کند در عوض بضع است. همان‌طوری که به مجرد عقد، زوج حق تمتع دارد حق بهره‌برداری دارد، به مجرد عقد زوجه حق بهره‌برداری از مهر را هم دارد. همان‌طوری که بضع مشروع می‌شود برای زوج، مهر مشروع می‌شود برای زوجه؛ لذا فرمودند به اینکه این قول أشهر است بعد

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۶۴.

ترقی کردند فرمودند مشهور است بعد ترقی کردند به نفی خلاف چون مخالف مسئله اسکافی است بعد ادعای اجماع کردند این ترتیب چهارگانه برای آن است که «مشهور» بالاتر از «أشهر» است. اگر گفتند أشهر این است یعنی خیلی از علما آن قول را گفتند فتوا دادند خیلی از علما این فتوا را دادند منتها اینها یک قدری بیشتر از آنها هستند یا اکثر هستند یا شهرت آنها بیشتر است. «أشهر» پیام «مشهور» را ندارد چون در قبال «أشهر»، «مشهور» است بالاتر از «أشهر»، «مشهور» است چون در قبال «مشهور»، «نادر» است لذا می‌فرمایند اینکه در کتاب‌ها مثل جواهر یا غیر جواهر می‌گویند «الأشهر کذا بل المشهور» برای اینکه «مشهور» بالاتر از «أشهر» است مقابل «أشهر»، «مشهور» است و مقابل «مشهور»، «نادر» است لذا می‌فرمایند «أشهر الروایتین بل القولین» بعد از «أشهر» ترقی می‌کنند می‌گویند «بل مشهور» است بعد از این ترقی می‌کنند می‌گویند خلاقی در مسئله نیست چون کسی مخالف است که «لا یعتد به» بعد می‌شود ادعای اجماع کرد و این اجماع هم براساس قواعد اصلی است نه اتفاق کل را تحصیل کرده باشند برای اینکه این تقابلی که بین مهر و بضع است همان‌طوری که زوج به مجرد عقد می‌تواند در بضع تصرف کند، زوج به مجرد عقد می‌تواند در مهر تصرف است. «قد تقدم» که گرچه نیمی از مهر متزلزل است اما بین ملک متزلزل و ملک مقید خیلی فرق است ملک مقید یعنی این بسته است نمی‌شود تکان داد؛ مثل وقف مثل رهن طلق نیست پایش بسته است لذا قابل خرید و فروش نیست اما ملک متزلزل یعنی باز است طلق است می‌توانید بفروشید می‌توانید با آن چیزی بخرید اگر صاحب آن راضی بود که بود، نبود عوض آن اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت.

این بیان طبق اینکه فرمود «أشبه» است یعنی قواعد است؛ قبلاً هم گذشت که اگر گفتند «أشبه» یعنی به لحاظ قواعد، «أشهر» یعنی به لحاظ اقوال، «أظهر» یعنی به لحاظ نصوص، «أحوط» یعنی به لحاظ قول‌ها که کدام یکی است را بررسی می‌کنند.

می‌فرمایند که «الصداق یملک بالعقد علی أشهر الروایتین» آن هم ملک طلق است ملک رهنی نیست. الآن کسی که از کسی مالی قرض گرفت خانه یا زمین خود را در رهن این طلبکار قرار داد گرچه منافع عین مرهونه در مدت رهن برای خود راهن است برای مرتهن نیست اما این ملک مرهون پای آن بسته است و زنجیر به دست مرتهن است، همین! این راهن که مالک خانه است بخواهد خانه را بفروشد باید مرتهن اجازه بدهد، خانه را امانت به کسی بدهد باید مرتهن اجازه بدهد چون پای این خانه زنجیر است، یک؛ این زنجیر به دست مرتهن است، دو؛ لذا طلق نیست. وقف هم همین‌طور است، وقف ملک است - قبلاً هم گذشت - یک وقت است که سخن از وقف مسجد است که کسی مسجد ساخت، در جریان وقف مسجد شبهه تحریر و فک ملک است مثل اینکه کسی بنده را آزاد بکند؛ اما باغی را وقف مسجد بکند یا وقف مدرسه بکند آن ملک است منتها طلق نیست، باغ قابل خرید و فروش است قابل اجاره است قابل درآمدهای دیگر و منافع دیگر است ولی اگر کسی زمینی را وقف مسجد کرد این به منزله فک ملک است این به منزله تحریر رقبه است مثل اینکه بنده‌ای را آزاد بکند. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد محقق داماد (رضوان الله علیه) را! می‌فرمودند مسجد متولی بر نمی‌دارد که این آقا نماز بخواند آن آقا نماز نخواند، آن آقا درس بگوید آن آقا درس نگوید؛ «نعم» یک نظمی به هر حال می‌خواهد، نظم مثل سایر موارد یک ناظمی یک حکومتی لازم است. یک امامی بخواهد تعیین کند بله به دست متولی است اما این آقا نباید اینجا درس بگوید آن آقا نباید درس بگوید، به تو چه؟! این آقا نباید اینجا نماز جماعت بخواند، بله چون امام راتب را به هر

حال متولی تعیین می‌کند و مانند آن؛ اما این آقا نباید بیاید آن آقا نباید بیاید! این برای وقفی است که نظیر مدرسه باشد نظیر حجره باشد، حجره، مدرسه، بله متولی می‌تواند بگوید این آقا باید بیاید، آن آقا نباید بیاید چون ملک است مدرسه که تحریر رقبه نیست فکّ ملک نیست این ملک است به طوری که یک وقت اگر جزء خیابان شد می‌توانند آن را بفروشند جای دیگر مدرسه بسازند اما مسجد را که نمی‌شود فروخت مسجد فکّ ملک است مثل تحریر رقبه.

پرسش: ...

پاسخ: حسینیّه هم مثل مدرسه است؛ حسینیّه، سقاخانه اینها مثل مدرسه است فکّ ملک نیست تحریر رقبه نیست مسجد است که ﴿أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup> است.

به هر تقدیر غرض این است که این مهر ملک طلق زوجه است منتها نیمی از آن «بالإستقلال» نیمی از آن «بالتزلزل». تزلزل به معنای تقید نیست، تزلزل یعنی ملکی است که صاحب آن اگر برگشت و راضی نبود به او دوباره برمی‌گردد ولی فعلاً پایش باز است بسته نیست اما وقف بسته است رهن بسته است موارد دیگر بسته است زنجیری است منتها زنجیر به دست آن آقا است. پس «أشبهه» مشخص شد، «أشهر» مشخص شد، «أظهر» مشخص شد، «أحوط» هم اگر باشد مشخص می‌شود.

از لحاظ روایت کدام روایت است که این مطلب را می‌رساند؟ می‌فرماید به اینکه بعضی از روایات هم ناظر به همین قسمت است که اگر کسی مالی را مهریه قرار داد تمام آن مهر ملک طلق زوجه است منتها نیمی «بالإستقلال» و نیمی «بالتزلزل» و اگر مساس حاصل شد آن نیم متزلزل هم مستقل می‌شود. شاید روایت‌های باب ۳۴ این را

۱. سوره جن، آیه ۱۸.

برساند؛ وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۹۳ روایاتی است که این معنا را تفهیم می‌کند که مهر «بتمامه» ملک طلق زوجه می‌شود. اولین روایت روایتی است که مرحوم کلینی نقل کرده است «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى مِائَةِ شَاةٍ» مردی است که با صد گوسفند مهریه ازدواج کرد «ثُمَّ سَاقَ إِلَيْهَا الْغَنَمَ» این دام را و این گوسفندها را به همسرش داد «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» قبل از مساس او را طلاق داد در حالی که «وَقَدْ وَلَدَتْ الْغَنَمَ». «فهاهنا أمور»؛ یک: مهریه صد گوسفند است، دو: همه صد گوسفند را داد، سه: آمیزش حاصل نشد، چهار: طلاق قبل از آمیزش حاصل شد، پنج: این گوسفندها هم مادر شدند برّه آوردند، این مجموعه را از وجود مبارک حضرت سؤال می‌کنند که حکم چیست؟ وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در برابر این سؤال پنج ضلعی که «مهر المسمی» صد گوسفند است و این صد گوسفند را شوهر به همسرش داد و مساس حاصل نشد و این صد گوسفند مادر شدند و طلاق قبل از مساس رُخ داد حکم این مجموعه چیست؟ حضرت فرمود: «إِنْ كَانَتْ الْغَنَمُ حَمَلَتْ عَنْدهُ رَجَعَ بِنَصْفِهَا وَ نِصْفِ أَوْلَادِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَمْلُ عَنْدهُ رَجَعَ بِنَصْفِهَا وَلَمْ يَرْجِعْ مِنَ الْأَوْلَادِ بَشْيْءٌ» در این امور پنج‌گانه بعضی که «بَيْنَ الرِّشْدِ» است جواب نمی‌خواهد جواب آن روشن است وقتی «مهر المسمی» همین است باید «مهر المسمی» را بپردازد می‌ماند مسئله تنصیف اگر این صد گوسفندی را که زوج به زوجه داد هیچ کدام برّه نیاروندند صد گوسفند تنصیف می‌شود پنجاه‌تا برای زن و پنجاه‌تا برای مرد اما حالا چون برّه آوردند حکم این برّه چیست؟ آن گره کور آن مشکل در این امور پنج‌گانه همین است که تکلیف این برّها چیست؟ وگرنه «مهر المسمی» را که داد اگر طلاق قبل از مساس رُخ داد نصف آن «مهر المسمی» باید برگردد اینها را قبلاً فرموده بودند سائل این را نمی‌خواهد سائل می‌گوید به اینکه این گوسفندها برّه آوردند حکم این برّه چیست؟ حضرت فرمود به اینکه اگر این گوسفندها قبل از اینکه

شوهر تحویل زوجه بدهد پیش این شوهر بودند باردار شدند، بله همان طوری که گوسفندها نصف می شود حمل آن هم نصف می شود برّه ها هم نصف می شود اما زمانی که پیش شوهر بودند باردار نبودند وقتی پیش زوجه آمدند باردار شدند فقط پنجاه تا گوسفند برمی گردد آن پنجاه تایی دیگر با همه برّه ها که برای صد گوسفند است برای زوجه است. پس معلوم می شود مهر «بتمامه» ملک طلق زوجه می شود، نمائات متصل و منفصل وقتی نماء منفصل برای زوجه شد نماء متصل مثل اینکه چاق بشود و فربه بشود و پشم پیدا کند اینها یقیناً برای او است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، غرض این است که اگر تحویل او داد چون تحویل آن که دیگر شرط نشده است ملک من است در دست شما، با عقد ملک او شد چون او می تواند بعد از مساس تحویل بدهد یا «عند المساس» تحویل بدهد، تحویل که بر زوج واجب نیست اگر او تمکین نکرد آیا می تواند تمکین نکند؟ یا اینکه اگر نصف را گرفت حتماً باید تمکین کند که «سیأتی». غرض این است که این مال را که دادند این مال هر چه زمان عقد بود نصف آن برای مرد است و نصف دیگر برای زن است با طلاق، تمام آن برای زن است بی طلاق آن وقتی که پیش زوج بود اگر گوسفند باردار بود نصف این بار برای زوج است اما اگر چنانچه تسلیم او شد تحویل او داده شد و ملک مسجل او شد این بار که نماء منفصل است بعد پیدا شد در ملک زوجه پیدا شد و چون در ملک زوجه پیدا شد زوج حق ندارد.

پرسش: در موارد مشکوک چکار باید کرد؟

پاسخ: در موارد مشکوک «اصل» را برای همین گذاشتند، اصول را برای همین گذاشتند یا استصحاب است یا برائت است یا اصول دیگر است، اصلاً کار «اصل» برای رفع شبهه «عند الشک» است آن را کارشناسی می کنند

یک وقت موارد شبهه است که آیا این بار قبلاً پیدا شده بود یا بعداً پیدا شد، آن را کارشناسی می‌کنند آن را با «اصل» حل نمی‌کنند اگر با خبره و با اماره حل نشد آن وقت نوبت به اصل «عدم حدوث» می‌رسد.

بنابراین تمام مهر ملک طلق زوجه می‌شود، نمائات متصل و منفصل هم ملک زوجه می‌شود و اگر قبل از مساس طلاقی رُخ داد که نیمی از آن برمی‌گردد و اگر طلاق «بعد المساس» بود که هیچ چیزی بر نمی‌گردد، حکم اولی این است؛ ولی اگر زن برای اینکه زندگی گرم‌تر بشود بخواهد از مهر خود ببخشد فرمود اگر این کار را بکنی، ﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾<sup>۱</sup> این بهتر است و زندگی گرم‌تر می‌شود. خود زن ببخشد که روشن است آن وقت ﴿الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ کیست؟ آیا ولی است پدر است یا جد است و امثال آنها؟ این را باید محقق بداند و تحقیق می‌کنند.

حالا چون روز چهارشنبه است یک مقدار از بحث‌های روایی هم که این ذوات قدسی فرمودند مذاکره بشود برای همه ما نافع است!

به ما گفتند که دو تا راه برای عالم شدن است: - که اینها «مانعة الخلو» است و اجتماع را شاید و جمع را شاید - یکی «علم الدراسه» است که انسان مشغول درس و بحث باشد و عالم بشود همین علم معمولی، چه در حوزه و چه در دانشگاه اینها «علم الدراسه» است آدم درس می‌خواند بحث می‌کند عالم می‌شود که این هم فضیلت فراوانی دارد؛ یکی هم «علم الوراثة» است این «علم الوراثة» در درس و بحث نیست. انسان تمام تلاش و کوشش او باید این باشد که یک ارتباط تنگاتنگی با این ذوات قدسی با اهل بیت داشته باشد، چون انسان که مال تهیه می‌کند دوتا راه دارد به نحو «مانعة الخلو»: یکی راه کسب است تجارت می‌کند مال به دست می‌آورد و یکی از راه ارث

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

مال به دست می‌آید، مال ارث را نمی‌شود به وارث گفت که تو چکار کردی که این مال نزد شما آمد، او تجارت نکرد اقتصادی که نیست، او یک پیوندی با مورث دارد که از او ارث می‌برد. آنچه که در ارث مال مهم است و حرف اول را می‌زند همان پیوند است. در مسئله تجارت کسب و کار است ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾<sup>۱</sup>، علم هم همین‌طور است هر کسی درس و بحث بیشتری داشته باشد عالم‌تر می‌شود و هر کسی درس و بحث کمتری داشته باشد به آن مقام نمی‌رسد، این یک چیز رایجی است این «علم الدراسه» است؛ اما اگر گفته شد «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»<sup>۲</sup> همچنین ورثه ائمه هستند و همچنین ورثه اولیا هستند آن با درس و بحث حاصل نمی‌شود او از نماز شب شروع کرد تا انواع عبادت‌ها و تهذیب نفس و محاسبه نفس و امثال آن. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که وراثت مال با وراثت علم خیلی فرق دارد؛ در وراثت مال تا مورث نگیرد چیزی به وارث نمی‌رسد، در وراثت علم تا وارث نگیرد چیزی به او نمی‌دهند: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»<sup>۳</sup> او باید از آن هوس بمیرد، بازی نکند، کسی را هم بازی ندهد، کسی هم نتواند او را بازی بدهد، این معیارها مشخص است. کسی که خودش اهل بازی است او مشمول ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۴</sup> نیست، کسی که خودش اهل بازی نیست ولی عده‌ای می‌توانند او را بازی بدهند او مشمول ﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ﴾<sup>۵</sup> نیست. فرمود کسی که بازیگر است به جایی نمی‌رسد، حواس او جمع باشد! برابر سوره «نور» کسی که عده‌ای می‌توانند او را بازی بدهند، او هم به جایی نمی‌رسد. این ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ﴾<sup>۶</sup> نمی‌گوید خودش اهل بازی نیست، این با سوره «مؤمنون» خیلی فرق دارد، سوره

۱. سوره نساء، آیه ۳۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۲.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۹، ص ۵۹.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۳.

۵. سوره نور، آیه ۳۷.

«مؤمنون» دارد: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ﴾ خودش به سراغ بازی نمی‌رود از آنها روی گردان است؛ اما او را بازی می‌دهند یا بازی نمی‌دهند را که سوره «مؤمنون» نمی‌گوید این را سوره «نور» می‌گوید، می‌گوید مردان الهی کسانی‌اند که کسی نمی‌تواند اینها را بازی بدهد چهارتا لقب به اینها بدهد یا چهارتا تعریف بکند! خدا غریق رحمت کند بعضی از مشایخ ما را! قبل از انقلاب که رفتند آنها را مثلاً استاد دانشگاهی بکنند، فرمود:

برو این دام بر مرغ دگر نه \*\*\* که عنقا را بلند است آشیانه

اینها کسانی بودند که دیگران نتوانستند اینها را بازی بدهند. پس اگر خودش اهل بازی نبود و دیگران هم آن قدرت را نداشتند او را بازی بدهند معلوم می‌شود او سرگرم چیزی دیگر است معلوم هست که او دارد با کسی پیوند برقرار می‌کند. در «علم الوراثة» براساس «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» او دارد به جایی می‌رسد که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»<sup>۱</sup> او می‌خواهد بچه آنها بشود او تا آخرین لحظه هم هست این نظیر پرورش‌گاه از آن قبیل که نیست، این انسان واقعاً می‌شود فرزند اینها «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» تا آخرین لحظه هم می‌شود این کار را کرد. «علم الوراثة» این است برای «علم الوراثة» این حدیث نبوی هست که فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَتُهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۲</sup> فرمود آدم خوب درس بخواند صحیح درس بخواند، یک حجتی پیدا کند و برابر این حجت هم عمل بکند، همین! برابر این حجت که عمل کرد او پیوند پیدا می‌کند با اهل بیت (علیهم السلام) علوم آنها که فیضانی دارد به او می‌رسد «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَتُهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»، این می‌شود «علم الوراثة»، این راه دارد. پس می‌شود انسان یک ارتباط تنگاتنگی با اهل بیت داشته باشد

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸.

و راه آن هم همین است و مشخص می‌شود از چه راهی بتواند عالم بشود، وقتی این علم را پیدا کرد راحت است.

آن بیان نورانی حضرت امیر که خطبه متقیان است<sup>۱</sup> فرمود این یک مصباح است یک چراغ است در جامعه، لازم نیست بگوید روش او، گفتار او، منش او، نوشتار او هر چه که از او صادر بشود چراغ است جامعه را روشن می‌کند، این راه برای همه ما باز است و ما را هم دعوت کردند وعده هم دادند چه بهتر که برویم! لازم نیست که به کسی بگوییم یا لازم نیست که کسی بفهمد این راه باز است وقتی این راه باز است و به ما گفتند این کار را انجام بدهید مقدور شما هست، همین است اما یک تمرین عملی هم هست و آن تمرین عملی در سوره مبارکه «بقره» مشخص شد، ما یک کاری را انجام می‌دهیم ولی نمی‌دانیم این کار را براساس چه نیتی انجام بدهیم؟ مثلاً یک کار خیری می‌کنیم حالا اگر وضع مالی ما خوب است مدرسه می‌سازیم، راه می‌سازیم، منابع دیگر می‌سازیم، کارخانه درست می‌کنیم، رونق تولید درست می‌کنیم، این کارها را می‌کنیم؛ اگر وسایل مالی در اختیار ما نیست درس داریم، بحث داریم، به هر حال کار داریم، این کار را انسان می‌تواند دو گونه انجام بدهد: یکی اینکه کار معمولی است سرگرم است ما وظیفه‌مان درس و بحث و اینهاست؛ یکی اینکه من این کار را انجام می‌دهم به جایی برسم که نه خودم به دنبال بازی بروم نه کسی بتواند مرا بازی بدهد، می‌شود این کار را کرد. سوره مبارکه «بقره» آن بخش‌های پایانی آن این هدایت و راهنمایی را دارد؛ آیه ۲۶۵ سوره مبارکه «بقره»، خیلی از ما کم یا زیاد به هر حال این کار را داریم یک خیری داریم، یک صدقه‌ای داریم، کم یا زیاد به هر حال داریم، نصوص فراوانی هم هست که صدقه دادن کار خیر است و غذای بهشتی می‌شود این هم درست است؛ اما بلد نیستیم یک نیتی هم

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۳: «وَالْجَنَّةُ كَنْزٌ قَدْ رَأَاهَا فُهِمُ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالتَّارُ كَنْزٌ قَدْ رَأَاهَا فُهِمُ فِيهَا مُعَذَّبُونَ».

بکنیم، بلد هستیم نیت بکنیم «قربة إلى الله» از عذاب نجات پیدا کنیم به بهشت برویم اینها را بلد هستیم، خدمت به جامعه، جامعه را هم راضی نگه می‌دارد، جامعه را از طغیان نجات می‌دهد، اینها را بلد هستیم اینها را هم قصد می‌کنیم؛ اما آن راه کلیدی را بلد نیستیم، آن راه کلیدی را این آیه دارد به ما می‌گوید که وقتی یک کار خیری می‌خواهی انجام بدهی دو تا نیت کن: یکی اینکه این «لله» است، یکی اینکه من دیگر نلغزم؛ حالا آن خدمات و خیرات جامعه را همه بلد هستیم، رضای جامعه باشد، جامعه نباید طغیان بکند، جامعه نباید فشار ببیند، اینها همه را بلد هستیم، چون غیر از ما دیگران هم بلد هستند؛ اما وقتی انسان یک کار خیری انجام می‌دهد، می‌گوید خدایا! این کار خیر را انجام می‌دهم که خودم نلغزم در زندگی مثل اینکه این درخت اگر آن قدرت را می‌داشت که حرکت می‌کرد می‌رفت کنار نهر یک سطل آب می‌گرفت می‌آمد سرچایش روی ریشه خودش می‌ریخت یعنی چه؟ یعنی من دارم این کار را می‌کنم که پایه‌دار بشوم و محکم بشوم و بمانم، این کار من برای این است که من پایه‌دار بشوم. فرمود شما می‌توانید این کار را بکنید حالا درخت نمی‌تواند شما می‌توانید، درخت نمی‌تواند حرکت کند برود کنار نهر یک سطل آب بیاورد به پای خودش بریزد، شما با قولتان، عملتان، رفتارتان، گفتارتان، نوشتارتان می‌توانید اینها را یک آب خالص قرار بدهید روی ریشه خودتان که بعد نلغزید، این تعلیم قرآن است.

در آیه ۲۶۵ فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ باید این «قربة إلى الله» باشد، این را همه ما - إن شاء الله - بلد هستیم و ریا و بازی در آن نیست، این اولی را بلد هستیم، ﴿وَتَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ این جزء نیت است، جزء نیت است یعنی خدایا این کار را برای رضای تو و برای اینکه دیگر نلغزم دارم انجام می‌دهم. یک وقت است در روایات ما هست در اقوال بزرگان است که اگر کسی آدم خیر بود خدا او را در خطرات حفظ می‌کند، این بله سرچایش محفوظ است؛ اما ما در متن کار این را از

خدا بخواهیم، خدایا این را برای رضای تو و برای ریشه‌دار شدن خودم دارم انجام می‌دهم، هم آن را قبول کن و هم این را قبول کن. برای تو کردم، قبول بکن «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ»<sup>۱</sup> برای اینکه خودم دیگر نلغزم دارم می‌کنم، چون اگر این درخت پا شد از رودخانه آب آورد روی ریشه خودش ریخت ولی ذات اقدس الهی که زارع حقیقی است این سطل آب را خوراک ریشه قرار ندهد بی‌اثر است، این ریشه را او زنده کرد و حیات داد و این آب را در دهان این ریشه او قرار می‌دهد. در سوره مبارکه «واقع» فرمود که مبادا شما خیال کنید شما کشاورز هستید! کشاورز ما هستیم، شما کارتان این است که یک گونی بذر را از انبار بعد از شیار کردن زمین به این خاک می‌دهید، همین! یک جمادی را جابجا می‌کنید؛ اما او که این حبه‌های مُرده را زنده می‌کند ما هستیم. اینکه در زیر خاک دو کار می‌کند: یکی دهانش را باز می‌کند به طرف زمین فرو می‌برد بشود ریشه، یکی اینکه سرش را باز می‌کند بالا می‌آورد می‌شود خوشه، ما هستیم؛ لذا در سوره مبارکه «واقع» مرزبندی کرد فرمود ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ \* أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾<sup>۲</sup> شما در کتاب لغت که مراجعه می‌کنید می‌گوید «حرث و زرع» اینها کنار هم است؛ ولی قرآن می‌گوید خیر «حرث»، «حرث» است و «زرع»، «زرع» است. «حرث» همین است که کشاورز بعد از شیار کردن زمین یک مقداری بذر را در دل خاک می‌اندازد، او یک مرده‌ای را جابجا می‌کند. فرمود کار شما «حرث» است و کار ما «زرع» است، ما مُرده را زنده می‌کنیم: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ \* أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ مثل اینکه به پدرها خطاب کردند مبادا بگویند ما در حیات فرزند دخیل هستیم! کار پدر اِمناء است «نقل المني من موضع إلى موضع آخر» است ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ \* أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾<sup>۳</sup> کار شما که

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. سوره واقع، آیه ۶۳ و ۶۴.

۳. سوره واقع، آیه ۵۸ و ۵۹.

خلقت نیست، کار شما اِمناء است. اینجا هم به ما دستور داد بگویید و این را جزء نیت قرار داد، فرمود اگر کسی این کار را بکند «یثبته الله». فرمود: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءً﴾ - این ﴿ابْتِغَاءً﴾ نیت است - ﴿مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾، یک؛ ﴿وَتَثْبِيَةً مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، دو؛ جزایش این است، این است، این است. پس به ما یاد دادند که کار خیر که می‌خواهیم انجام بدهیم در نیت ما این باشد که خدایا این را مثل آبی روی ریشه من قرار بده که من دیگر نلغزم، بهشت سرجایش محفوظ است، آخرت سرجایش محفوظ است، همه چیز سرجایش محفوظ است، ولی من می‌خواهم نلغزم؛ نه بی‌راهه بروم بازی بکنم و نه کسی بتواند مرا بازی بدهد، این را از تو می‌خواهم! این نزهت روح و عظمت روح را قرآن دارد به ما یاد می‌دهد، نیت یعنی نیت! یعنی جزء نیت شما باشد، نه اینکه اگر این کار را بکنید «یثبته الله بالقول الثابت»، آن فضل الهی است؛ اما وظیفه ما این است که کاری که می‌کنیم این دو عنصر محوری را داشته باشد: خدایا قبول کن، خدایا برای این انجام می‌دهم که همیشه در برابر تو خاضع باشم، همین! نه اینکه مرا در برابر خودت خاضع قرار بده، توفیق بده! آن‌که فعل خداست و فیض خدا است و لطف می‌کند؛ ولی ما موظفیم اول به یاد خودمان باشیم که بشود ثابت‌قدم، نلغزیم، نلغزانیم ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءً مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ یک نیت، ﴿وَتَثْبِيَةً مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ نیت دیگر، آن وقت ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ﴾ «کذا و کذا و کذا»، این راه «علم الوراثة» است. اگر کسی بخواهد ارث ببرد پیوند می‌خواهد و پیوند آن همین راه است که - إن شاء الله - امیدواریم همه شما مشمول این بیان نورانی قرآن و روایات باشید!

«و الحمد لله رب العالمین»